

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [ایران‌وایر](#)]

[تاریخ: سه‌شنبه، ۱ دسامبر ۲۰۲۰]

خدمت پزشکان و پرستاران بهایی به ایران؛ دکتر ناصر وفایی اعدام شد

سه‌شنبه، ۱ دسامبر ۲۰۲۰ - کیان ثابتی

در دوران همه‌گیری ویروس کرونا، صدها پزشک و پرستار بهایی ایرانی در سراسر جهان به بیماران خود کمک می‌کنند و از سوی مردم و دولت‌های کشوری که در آن اقامت دارند، تحسین می‌شوند.

اما بسیاری از این پزشکان و پرستاران که در ایران درس خوانند و خدمت کردند، پس از انقلاب اسلامی بی‌کار شدند، از تحصیلات دانشگاهی محروم شدند و سهم بسیاری از آن‌ها چوبه‌های دار و جوخه‌های آتش شد.

...

«چرا این همه می‌گویید چرا دکتر وفایی را کشتید؟ چرا دکترها را کشتید؟ چرا هفت بهایی را کشتید؟ آن‌ها جاسوس بودند... اگر دکتر وفایی به مردم و پیرزن‌ها خدمت می‌کرده، مقصدش تبلیغ بوده! چرا این‌قدر نامه می‌نویسید و تلفن می‌کنید؟»

این‌ها بخشی از سخنان حاکم شرع انقلاب همدان در تیر ماه ۱۳۶۰ است که چند روز پس از اعدام دکتر ناصر وفایی، یکی از پزشکان محبوب این شهر، در یک مصاحبه تلویزیونی بیان شدند.

دکتر ناصر وفایی که بود؟

ناصر وفایی فرزند دوم «غلام‌علی و تاجیه وفایی»، زوج بهایی ساکن آمازارد همدان، بود. او در آبان ماه ۱۳۱۰ خورشیدی در همدان به دنیا آمد.

ناصر تا کلاس چهارم دبستان در همدان زندگی و پس از آن همراه با خانواده‌اش به تهران کوچ کرد. او تحصیلات متوسطه را در تهران به پایان رساند و تحصیلات عالی را در رشته پزشکی در «دانشگاه تهران» ادامه داد. ناصر وفایی پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشکده پزشکی به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) درآمد و از طرف وزارتخانه مذکور به شهرستان بیجار در استان کردستان اعزام شد تا ریاست بهداری آموزشگاه‌ها را در آن منطقه بر عهده گیرد.

پس از یک سال و نیم خدمت در بیجار، دکتر وفایی در سال ۱۳۳۸ به همدان منتقل شد و تا زمان دستگیری، شکنجه و اعدام در نخستین سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، در این شهر طبابت و زندگی کرد.

او غیر از طبابت در مطب شخصی‌اش، مشاغل عمومی مرتبط با حرفه‌اش را نیز بر عهده داشت. از جمله این مشاغل می‌توان به مسئولیت اداری طرح تغذیه رایگان مدارس و ریاست بهداری و کلینیک آموزشگاه‌های استان همدان اشاره کرد.

محبوب بیماران، حتی بیماران حجتیه‌ای

دکتر ناصر وفایی به حسن برخورد و دقت در تشخیص بیماری‌ها معروف بود. او زمان زیادی را در مطب با بیماران می‌گذراند و به مشکلات و ناراحتی‌های آن‌ها گوش می‌داد. همین رفتار موجب شده بود که به دکتري محبوب تبدیل

شود و مطبش همیشه پر از بیمار باشد. آوازه‌اش به اطراف همدان هم رسیده بود و تعداد زیادی از بیمارانش از بخش‌ها و روستاهای اطراف همدان بودند.

«ژاله مدیری»، همسر دکتر وفایی، نقل می‌کند که در روزهای اول دستگیری شوهرش، «شبی یک زن و مرد با چهره‌هایی نگران با کودکی ۸ یا ۹ ساله به درب منزل ایشان آمدند. آن‌ها خودشان را مریض دکتر وفایی معرفی کردند و پرسیدند چه اتفاقی برای آقای دکتر افتاده که مطب بسته است؟ من گفتم ایشان را چند روز پیش بازداشت کرده‌اند. در حالی که هر دو گریه می‌کردند به من گفتند پسر ما رماتیسم قلبی دارد و ما او را پیش دکترهای مختلف بردیم... فقط دارویی که آقای دکتر به پسرمان داد، مؤثر بود و حالش را بهتر کرد. حالا که آقای دکتر نیست، نمی‌دانیم چه کار کنیم؟»

همسر دکتر وفایی به آن‌ها پیشنهاد کرد که به دادگاه انقلاب مراجعه کنند و بگویند برای پسرشان از دکتر وفایی که به دستور آن‌ها زندانیست، نسخه می‌خواهند. آن‌ها به دادگاه انقلاب رفتند و دکتر وفایی توانست تا زمان اعدامش، از زندان برای این پسر بچه دارو تجویز کند.

دکتر وفایی عادت داشت تا در دفترچه‌ای اتفاقات روزانه زندان را ثبت کند. همچنین در ملاقات‌های زندان، خاطرات زیادی را برای همسرش نقل کرده است. از جمله این خاطرات، ماجرای بازجوی دکتر وفایی بود که «ابراهیم درفشی» نام داشت. درفشی از حجتیه‌های معروف شهر بود که به تنفر از بهاییان شهره بودند. با این حال، بسیاری از اعضای این خانواده برای درمان به مطب دکتر وفایی می‌رفتند.

یک روز پیش از انقلاب، ابراهیم درفشی با برادرش دعوا کرد و سر برادر را شکست. برادر که مریض دکتر وفایی بود به مطب او رفت تا گواهی پزشکی بگیرد و از برادرش شکایت کند. دکتر وفایی پس از درمان آن مرد، او را راضی کرد تا از شکایتش منصرف شود و ابراهیم را ببخشد.

ابراهیم درفشی در اولین جلسه بازجویی به دکتر وفایی می‌گوید نمی‌دانم چرا فامیل من پیش تو «سگ بهایی» می‌آیند... سپس می‌پرسد یادت می‌آید که برادرم پیش تو آمد تا گواهی بگیرد؟ پس از آن جریان فهمیدم که با همه بهایی بودند، آدم خوش‌نیتی هستی.

دکتر ناصر وفایی و دکتر «فیروز نعیمی»، دیگر پزشک بهایی که در آن هنگام دستگیر شده بود، در زندان هم به درمان و عیادت بیماران مشغول بودند. با این حال، ماموران زندان، او و همکیشانانش را آزار می‌دادند. هر روز که غذای بهایی‌ها را می‌آوردند، در آن، مو، نخ، تکه طناب و حتی سنگ‌ریزه دیده می‌شد. همین موجب شده بود که دکتر وفایی غذا نخورد و بیمار و نحیف شود.

از قصد مهاجرت تا تصمیم به ماندن در وطن

در سال ۱۳۴۰، دکتر ناصر وفایی پس از دو سال سکونت در همدان با ژاله مدیری ازدواج کرد. این زوج، دو دختر به نام‌های «مهتا» و «زبیا» دارند که به ترتیب در زمان اعدام پدرشان، ۱۷ و ۱۲ ساله بودند.

حدود یک سال پیش از انقلاب اسلامی، ناصر و ژاله به دعوت برادر ژاله به آمریکا سفر کردند و پس از دو ماه اقامت در این کشور، تصمیم گرفتند تا در آمریکا ساکن شوند. آن‌ها به ایران بازگشتند تا منزل و وسایل‌شان را بفروشند و به ایالات متحده بروند. از سوی دیگر، ناصر ۱۹ سال کار کرده بود و یک سال تا بازنشستگی‌اش باقی بود. خانواده وفایی تصمیم گرفتند تا زمان بازنشستگی ناصر در ایران بمانند و طی این مدت، منزل و وسایل‌شان را بفروشند.

حکومت اسلامی برآمده از انقلاب سال ۱۳۵۷، از همان ابتدا شروع به آزار و اذیت بهاییان کرد. تعداد زیادی از بهاییان دستگیر و اعدام شدند. اموال تعدادی از بهاییان، مراکز مذهبی و گورستان‌های بهاییان مصادره شدند. اخراج گسترده بهاییان از مراکز و ادارات دولتی آغاز شده بود.

در این زمان، چند ماه بیشتر به بازنشستگی دکتر وفایی باقی نبود، اما او ناگهان برنامه زندگی‌اش را تغییر داد و تصمیم گرفت در ایران بماند.

بسیاری از بهاییان همدان، وجود او را در آن شرایط سخت و تحمل‌ناپذیر، پشت‌گرمی برای خود می‌دانستند. ناصر وفایی تصمیم گرفت که در آن وضعیت نامطلوب پیش‌آمده برای بهاییان ایران به جای ترک وطن در کنار آن‌ها باشد.

در سال ۱۳۵۸، ده‌ها خانواده بهایی که در بخش‌ها و روستاهای اطراف زندگی می‌کردند، بر اثر فشار و تهدید به مرگ که از طرف ساکنین متعصب محل با تطمیع روحانیون به آن‌ها وارد شده بود، خانه‌ها و مزارع خود را شبانه ترک کرده و بدون پول و آذوقه به همدان گریخته بودند. چند سال پیش از انقلاب، بهاییان همدان منزلی را در خیابان عباس‌آباد خریده بودند و جلسات مذهبی‌شان را در آنجا برگزار می‌کردند.

بهاییان بی‌سرپناه در این خانه ساکن شدند. فرزندان‌شان دوباره به مدرسه رفتند و اوضاع رو به بهبود بود که حکم صادره این مکان صادر شد. دکتر ناصر وفایی و یکی دیگر از بهاییان همدان برای جلوگیری از این اقدام، چندین بار با آیت‌الله «سید اسدالله مدنی»، نماینده آیت‌الله «خمینی» در همدان، و آیت‌الله «عالمی»، از روحانیون پرنفوذ شهر، دیدار کردند که ثمری نبخشید و آن منزل که به صورت قانونی متعلق به جامعه بهایی همدان بود، مصادره شد.

از بازداشت تا شکنجه و اعدام

صبح روز ۱۸ مرداد ۱۳۵۹، دکتر ناصر وفایی در مطبخ به دست چند پاسدار بازداشت شد. ۱۰ ماه بعد، در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰، این پزشک بهایی در سن ۵۰ سالگی به همراه شش بهایی دیگر از جمله دکتر «فیروز نعیمی»، شکنجه و تیرباران شدند.

سحرگاه روز ۲۴ خرداد، سه فرد مسلح با ماسک‌های سیاه، اجساد این هفت بهایی را مقابل «بیمارستان امام خمینی» انداختند و به نگهبان بیمارستان گفتند: «این‌ها لش‌های بهایی‌هاست که کشتیم... جمع‌شان کن!»

در بدن دکتر ناصر وفایی، جای پنج گلوله دیده می‌شد. او پیش از اعدام به شدت شکنجه شده بود؛ به طوری که از زیر شکم تا پشت ران و زیر باسن با چاقو بریده شده بود. از زیر شکم تا یک وجب مانده به زانو هم با چاقو بریده شده بود، به طوری که استخوان پا دیده می‌شد. همان پا را چنان از جا درآورده بودند که به هر طرف می‌چرخید.

حکم اعدام هفت بهایی همدان از مدت‌ها قبل از سوی حاکم شرع وقت همدان، شیخ «ابوالحسن اعلی‌اشتهاردی»، در یک دادگاه غیرعلنی صادر شده بود. متهمین از داشتن حق وکیل محروم بودند. بنا به نقل قولی از دکتر وفایی، هر زمان دفاعیات متهمان آغاز می‌شده است، گروهی ناشناس که در جایگاه تماشاگران نشست‌ه بودند، با صلوات فرستادن اجازه صحبت به متهمین را نمی‌دادند.

اعدام این هفت تن به خصوص دو پزشک بهایی سر و صدای زیادی در همدان به راه انداخت، به طوری که ابوالحسن اعلی، حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب همدان، مجبور به گفت‌وگو با رسانه‌های مختلف شد. او در این مصاحبه‌ها اتهامات این افراد را فعالیت در جامعه بهایی، تبلیغ بهائیت، تبلیغ علیه جمهوری اسلامی، همکاری با رژیم پهلوی و مواردی نظیر این بیان کرد و هیچ‌گاه مدرک یا سندی دال بر اثبات ادعاهایش ارائه نداد. پس از اعدام، کلیه اموال، دارایی‌ها و حساب‌های بانکی دکتر ناصر وفایی و همسرش، ژاله مدیری، به نفع حکومت اسلامی ضبط و مصادره شد.

آخرین یادداشت که از دکتر وفایی به دست آمده، عبارتی است که ساعات یا دقیق‌تری پیش از آغاز شکنجه‌ها در تقویمش نوشته است: «ما را آوردند برای اعدام. به بچه‌ها گفتیم همه جاودانه شدیم و می‌ارزد.»

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]